

<p><b>ویژه نامه</b></p> <p><b>بزرگ علوی</b></p>	<p><b>از آلمان و ایران ...</b></p> <p><b>از آلمان و ایران ...</b></p> <p><b>... مجتبی بزرگ</b></p>
	<p>- تولد گینامه بزرگ علوی (به نقل از تارسی رسمی او) :</p> <p>- کلیشه جلد کتاب خان - تداویر ، طرح و نمونه دستخط :</p> <p>- سخنرانی خالقی و حکمت در نخستین کنفرانس بزرگان ایران و پاسخ علوی :</p> <p>- باقر مومنی : بزرگ علوی جوان :</p> <p>- دو نوشته از محمود نوره کار ( به نقل از «گردون » ) :</p> <p>- بزرگ علوی : من زنده می مانم :</p> <p>- بزرگ علوی : من خودم را نالست می دانم .</p>
<p><b>بمناسبت صدمین سال تولد و هفتمین سال خاموشی او</b></p>	

## زندگینامه بزرگ علوی

به نقل از : سایت رسمی بزرگ علوی با این نشانی : <http://bozorgalavi.com>

سید مجتبی بزرگ علوی در بهمن ماه ۱۳۸۲ (دوم فوریه ۱۹۰۴) در تهران به دنیا آمد . پدر او حاج سید ابولحسن و پدر بزرگش حاج سید محمد صراف نماینده نخستین دوره مجلس شورای ملی بود . مادر وی نوه آیت اله طباطبائی رکن رکن مشروطیت ایران بود . سید ابولحسن علوی و همسرش خدیجه قمرالسادات که خانواده اصیل سنتی و طرفدار مشروطه بودند دارای شش فرزند، سه دختر و سه پسر که مجتبی بزرگ فرزند سوم آنان بود . پدر آقا بزرگ از اعضای حزب دمکرات ایران بود که این حزب به گواه تاریخ از بدو تشکیل در آغاز مشروطه با نفوذ پیگانگان یعنی انگلیس و روس که در آن زمان چشم طمع به ایران دوخته بودند، مقابله میکرد . او بعنوان بازرگان با آلمان معاملات تجاری داشت و در هنگام جنگ جهانی اول در این کشور اقامت داشته و پس از اتمام جنگ نیز اینجا ماند.

آقا بزرگ به همراه برادر بزرگش مرتضی در سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۸/۹۹ شمسی) جهت تحصیل روانه آلمان شد و دوران دبیرستان را در شهرهای مختلف از جمله شهری که امروزه در لهستان قرار گرفته گذراند . در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ شمسی) پدر وی یک شکست بزرگ تجاری را تاب نیاورده و خودکشی کرد . یکسال پس از این واقعه تلخ بود که آقا بزرگ از دانشگاه مونیخ فارغ التحصیل شد اما نتوانست تاب بیاورد و به ایران بازگشت . در آن زمان یک بورس تحصیلی برای ادامه تحصیل در آلمان به وی تعلق میگرفت اما با این وجود علاقه ای نشان نداد و در شیراز به عنوان معلم در خدمت معارف قرار گرفت . در این شهر بود که او نخستین کار ادبی را با ترجمه قطعه ای از آثار شیلر تحت عنوان "دوشیزه اورلثان" آغاز کرد . آقا بزرگ در آن سالیان نا آرام بود و قرار ماندن در یک جا نداشت . او را در شهرهای گوناگونی در شمال می یابیم که گاهی هم برای مدتی به تهران می آمد . این سرگردانیها و نا آرامیها با استخدام برای معلمی در هنرستان صنعتی تهران پایان یافت و او در سال ۱۳۰۹/۱۰ (۱۳۰۹) کار در هنرستان را آغاز کرد که با دستگیری در سال ۱۳۱۵/۱۶ (۱۳۱۵) به همراه ۵۲ تن دیگر پایان یافت و داستان ۵۳ نفر را او در کتابی به همین نام آورده است اما برای آنان که کتاب ۵۳ نفر را خوانده اند و تصاویری از آن را به خاطر دارند بد نیست بدانند که آقا بزرگ این نماد فروتنی و وقار در آن باره در سالیان اخیر چه می اندیشید و چند سال پیش در گفتگویی با مجله جوانان گفت :

"من . . . گهگاهی که کتاب ۵۳ نفر را ورق میزنم تعجب میکنم که مردم چطور آنرا میخوانند ، با تحلیلی که من از آدمهای این کتاب ، که بعدها به عنوان رجال مملکت معرفی شدند و اقتضای بار آوردند دارم ، و شرمند می شوم . بهر حال من پیغمبر نبودم از کجا میدانستم که روزی شاهد چنین صحنه هائی خواهم شد . . . عدهای از آنها بعد از رهائی از زندان جزو همان طاغوتها شدند ، عده ای سرمایه دار شدند ، دیگری در آمریکا فرش فروش شده . . . دیگری بانکدار شد . . . قوام گفتنش در زندان بود و مبارزه با مرگ و رنج و بدبختی و مصیبت بود . آنجا آیدیده شدند اما بعدها هرکس به کار های سابق خود بازگشت ."

علوی این وارستگی را در جمله ای چنین بیان میکند :

" . . . زندگانی من همیشه طوری بود که از حوادث روز متاثر شده ام و کوشش نهائی من این بود که حوادث را تا آنجا که عقلم قدر میداد و فهمم می رسید و تا آنجا که شهامت داشته ام روی کاغذ بیاورم . . . "

تصور نمیکنم از نویسندگان معاصر که شبها خواب دریافت جایزه نویل می بینند و یا مدعی اند که اگر جز ایران در هر کشوری به دنیا آمده بودند تا حالا صد بار جایزه نویل به آنها داده شده بود ، چنین اعتراف پاکدلانه ای را بشنوید .

یکی از ویژگیهای زندگی استاد علوی نزدیکی و محسوس بودن او با صادق هدایت است . این داستان که احتمالاتا کنون نشنیده اید از زبان خودش چنین آغاز می شود :

"در دوران مدرسه ابتدائی که آقای غلامعلی فریور که یکی از رجال پاک و وارسته دوران ما است همکلاس بودم . چون هر دوی ما کوتاه قد بودیم روی نیمکت جلوی کلاس پهلوی هم می نشستیم . این همکلاس بودن به دوستی انجامید . . . " وقتی استاد در سال ۱۹۲۸ از آلمان به تهران میاید ، به جستجوی دوست قدیمی خود غلامعلی فریور می پردازد و به مصداق "عاقبت جوینده یابنده بود" او را می یابد روزی در خانه غلامعلی فریور کتاب "پروین دختر ساسان" به دستش میافتد آنرا میخواند و می بیند که با کتابهای موجود آن دوران هم سطح نیست و از نظر شکل و محتوا چیز دیگری است از آقای فریور میبرد نویسنده این کتاب کیست ؟ آقای فریور در پاسخ می گوید جوان خوب و خوشمزه ای است باید با او آشنا شوی . . . مدتی پس از این گفتگو روزی آقا بزرگ و آقای فریور

در خیابان ناصریه آن زمان وناصر خسروی بعد ، به کتابخانه معرفت میروند تصادفاً زنده یاد صادق هدایت هم آنجا بوده است که فریور میگوید : " این همان آقا است . " این سرآغاز آشنائی این دو دوست است که بعدها " مسعود فرزند و " مجتبی مینوی " نیز به آنها می پیوندند و جمعی به وجود می آید که بعد ها ربهه نامیده شد .

نامگذاری " ربهه " را خود آقا بزرگ بدینگونه تعریف کرد او گفت در آن روزها هدایت مینوی و فرزند و من (که بعد ها دیگران هم به آن پیوستند) دیدارهای مرتبی داشتیم بازار ادب در انحصار هفت هشت شخصیت ممتاز بود مثل حکمت ، تقی زاده ، اقبال ، قزوینی ، سعید نفیسی و از این شمار . یک روز همینطور بی مقدمه فرزند گفت ما خودمان هم گروه " ربهه " هستیم گفتیم بابا ربهه که معنا ندارد ، فرزند در پاسخ گفت : معنا ندارد ولی با سبهه (هفت) قافیه دارد با این ترتیب بود که ربهه در برابر سبهه پیدا شد و گروهی با نام و برنامه ای خاص نبود بلکه تنها زائیده یک شوخی بود .

رابطه با ایران :

کمی قبل از کودتای ۲۸ مرداد استاد علوی سفری به اروپا انجام داد (دریافت جایزه صلح و سپس مسافرت به آلمان ) و پس از آن در آلمان شرقی سکونت یافته وبا وجود علاقه ای که به ایران داشت هرگز در دوران حکومت پهلوی به ایران مسافرت نکرد . اولین سفر وی به ایران پس از سالها دوری چند ماه بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۱ فوریه ۱۹۷۹) بود و سپس در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۱) تجدید دیدار نمود آخرین سفر که پر خاطره ترین سفرها به میهنش بود و همیشه از آن یاد میکرد در سال ۱۹۹۲ (فروردین ۱۳۷۱) بود . در این سفر به بسیاری از شهرها و روستاها رفته و میخواست از نزدیک با وضع مردم آشنا شود او قصد داشت که در آوریل ۹۷ دوباره به ایران برود . بزرگ علوی با وجود سالیان دراز دوری از وطن روحیات شرقی ایرانی خود را حفظ کرد . او روحی لطیف و سرشار از محبت داشت و انسانی انسان دوست وبا تواضع بود به همین دلیل دوست داشتنی بود ، اهل صلح و صفا و همبستگی و تحمل نظرات مخالف بود و با گشاده رویی با دیدگاههای مخالف خود برخورد می نمود و هیچگاه تندی و خشونت را حتی برای دشمن خود نپذیرفت و و تأیید نکرد .

دوران تدریس در دانشگاه هومبولت :

آقا بزرگ در روز دهم فروردین ۱۳۳۲ برابر با ۳۱ مارس ۱۹۵۳ در سن ۴۹ سالگی از ایران خارج شد و در برلین شرقی سکونت یافته و در سال ۱۳۳۵ ازدواج نمود . در این زمان در دانشگاه هومبولت به عنوان استاد یار اشتغال یافته و مأموریت یافت در پایه گذاری رشته ایران شناسی و زبان فارسی شرکت نماید . در سال ۱۹۵۹ کرسی استادی دریافت کرد و تا سن ۶۵ سالگی (۱۹۶۹) در این دانشگاه به تحقیق و تدریس پرداخت از جمله ثمرات این دوران تدوین لغت نامه فارسی - آلمانی با همکاری پروفسور سولکر می باشد ، بعضی از شاگردان مجرب ایشان مانند پروفسور زوندومن و پروفسور لورنس در دانشگاه های برلین و بعضی دیگر در کتابخانه های آلمان مشغول فعالیت هستند او پس از بازنشستگی از کار دست نکشید و در کنار رسیدگی به رساله های دکترای و تحقیقات شاگردانش به پاسخگویی به سئوالات و جوابهای فراوان اهل فرهنگ می پرداخت و گاهی ساعتها وقت صرف یافتن منابع و اسناد می کرد و دست رد به سینه کسی نمی زد .

دوران فراغت از دانشگاه :

وی به گسترش زبان فارسی در کشورهای آلمانی زبان خدمات ارزشمندی ارائه کرد و کتاب آموزش زبان فارسی برای آلمانی زبانها که با همکاری پروفسور لورنس انتشار یافت بهترین کتاب آموزشی در این زمینه است . آقا بزرگ چند سال پیش به عنوان نایب رئیس شورای یر رسی و گسترش زبان فارسی در آلمان انتخاب گردید . روابط و تبادل فرهنگی ایران و آلمان از دیگر موضوعات مورد علاقه وی بود و به همین دلیل عضویت در انجمن دوستی ایران و آلمان و نیز انجمن دوستی ایران و برلین را پذیرفت و آخرین سخنرانی عمومی او سال گذشته در برلین در شب فرهنگی ایران در مورد روابط فرهنگی ایران و آلمان بود . از این دوران نیز آثاری از وی به جا مانده که از آن جمله می توان داستانهای کوتاه همچون میرزا پکه و تنها که در مجلات فرهنگی و ادبی مختلف به چاپ میرسد را نام برد ، آخرین اثر ارزنده او موریانه است .

روزهای پایان عمر :

مجتبی بزرگ علوی به علت سکته قلبی در بیمارستان فریدریش هاین برلین بستری شد و سرانجام در روز یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۷۵ برابر با ۱۶ فوریه ۱۹۹۷ ساعت ۲۰ و ۲۳ دقیقه دارفانی را وداع گفت ، او در واپسین عمر در حضور همسر و دو دوست و یار همیشگی خود جملاتی را به عنوان نصیحت بر زبان آورد . . . . (من مسلمان و شیعه اننی عشری هستم و می خواهم طبق آئین اسلام و در قبرستان مسلمانان دفن شوم . . . .) آقا بزرگ یک فرزند پسر از همسر اول خود فاطمه علوی به نام مانی علوی به یلگزار گذاشته که به عنوان متخصص رشته فیزیک در آلمان شاغل است و شریک زندگی آقا بزرگ در ۴۲ سال گذشته گرنرود علوی است ، استاد علوی حق چاپ و انتشار و کلیه نوشته ها و کتابهایش را طبق وصیتنامه رسمی به پسر خود دکتر مانی علوی منتقل کرده است .

روانش شاد باد و خداوند با اجداد طاهرینش محشور فرماید .